

سوره «انشقاق» (۸۴)

ارتباط با سوره قبل

این سوره از جهات عدیده‌ای مطالب سوره قبل (مطففین) را ادامه می‌دهد و از بُعد و زاویه دیگری به تبیین مسئله می‌پردازد. ذیلاً مشابهت‌های این دو سوره را که انسجام و پیوستگی موضوعی، و تداوم محورهای مشترکشان را نشان می‌دهد یادآوری می‌کنیم:

۱- مشخص‌ترین محور مشترک این دو سوره موضوع «کتاب» اعمال انسان است که صورتهای ثبت و ضبط شده عملکرد او را با کیفیت بخصوصی که مکانیسم آن از دید علمی ما پنهان است در روز جزا ظاهر می‌نماید.

سوره مطففین: آیه (۷) کَلَّا اِنَّ كِتَابَ الْفَجَّارِ لَفِي سَجِينِ

آیه (۱۸) کَلَّا اِنَّ كِتَابَ الْاَبْرَارِ لَفِي عِلِّينِ

سوره انشقاق: آیه (۷) فَاَمَّا مِنْ اُوتِي كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ

آیه (۱۰) وَاَمَّا مَنْ اُوتِي كِتَابَهُ وَّرَاءَ ظَهْرِهِ

در سوره مطففین کیفیت متضاد «کتاب» فجّار و ابرار را شرح می‌دهد و در سوره انشقاق عکس‌العمل این دو گروه را هنگام دریافت کتاب عمل. مثل اینکه یکبار از تفاوت نمرات کارنامه قبولشدگان و مردودین صحبت کنند و یکبار از صحنه مشاهده کارنامه‌ها در پایان سال تحصیلی.

۲- در هر دو سوره برانگیختگی دائمی و حرکت مستمر تحول‌آفرین انسان را در مسیر «شدن» و «کمال یافتن» نشان می‌دهد. با این تفاوت که در سوره مطففین برانگیختگی و از

قوه به فعل درآمدن^۱ دائمی انسان را برای (یا درجهت) روز عظیمی که مردم برای پروردگار جهانیان قیام می کنند نشان می دهد (الایظن اولئک انهم مبعوثون، لیوم عظیم، یوم یقوم الناس لرب العالمین)، و در سوره انشقاق به چگونگی این برانگیختگی، که حرکتی مستمر و مؤثر (کدح) از طریق بکارگیری همه نیروهای جسمی و فکری برای وصول به مطلوب می باشد (یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه) اشاره می کند. در هر حال در هر دو سوره ماهیت تحول پذیر نفس آدمی که نامه عمل، او را بر حسب تغییر و تحول دگرگون می سازد مورد تأکید قرار می گیرد.

در سوره مطففین ناباوری (ظن و احتمال ندادن) کافران را به برانگیختگی نقل می کند (الایظن انهم مبعوثون) و در سوره انشقاق همین ناباوری را نسبت به هر گونه دگرگونی و تغییر (انه ظن ان لن یحور)

۳- در هر دو سوره از سرور و خنده کافران در دنیا و (برعکس) از شادی و نشاط مؤمنین در آخرت خبر می دهد:

مطففین: کافران: ان الذین اجرموا کانوا من الذین آمنوا یضحکون... و اذ انقلبوا الی اهلهم انقلبوا فکھین.

مؤمنین: تعرف فی وجوههم نضرة النعیم... فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون (۲۴ و ۳۴)

انشقاق: کافران (در دنیا): انه کان فی اهله مسروراً (۱۳)

مؤمنین (در آخرت): و ینقلب الی اهله مسروراً (۹)

۴- مطالب هر دو سوره پیرامون مکتسبات و کارنامه عمل دو گروه «مؤمن و کافر» است. بنابراین نه بحث شرک در کار است و نه بحث نفاق. باورکردن و ایمان آوردن به بقای آثار اعمال در روز جزا (یوم الدین) و «ربوبیت» حاکم بر کلیه این تحولات، یا انکار آن و ناسپاسی و سرپوش گذاردن (کفر) بر این حقایق مسلم است. به این ترتیب صفت مؤمن و کافر در هر دو سوره غالب می باشد^۲.

همچنین نتیجه کفر که «تکذیب» می باشد (بل الذین کفروا یکذبون) در هر دو سوره

۱. معنای بعث، در کلیه حالات آن نوعی برانگیختگی و از قوه به فعل درآمدن است. بعثت پیامبران برانگیختن استعدادهای پاک در زمین و زمانهای آلوده و تاریک است، بعثت روز قیامت، برانگیخته شدن و از قوه به فعل درآمدن ذرات وجود انسانها است، بیدار شدن از خواب یا فرستان کسی برای انجام کاری (که هر دو مورد با کلمه «بعث» در سوره کهف بکاررفته) به نوعی برانگیختن و استعدادی را بکار انداختن می باشد.

۲. سوره مطففین آیات ۲۹-۳۴ و ۳۶ و سوره انشقاق آیات ۲۰-۲۲-۲۵

(بویژه در سوره مطففین) کاربرد مهمی پیدا کرده است و نشان می‌دهد ندیده گرفتن و انکار حقایق و واقعیات منجر به دروغ شمردن توحید و هدایت و آخرت می‌گردد:

مطففین: (۱۰) ویل للمکذبین، (۱۱) الذین یکذبون بیوم الدین، (۱۲) و ما یکذب به الا... (۱۷) ثم یقال هذا الذی کنتم به تکذبون

انشقاق: (۲۲) بل الذین کفروا یکذبون

۵- موضوع به آتش درآمدن و چشیدن نتیجه عمل مورد تاکید هر دو سوره می‌باشد:

مطففین: (۱۶) ثم انهم لصالوا الجحیم.

انشقاق: (۱۲) و یصلی سعیراً.

۶- از میان اسماء نیکوی الهی، نام «رب» بطور مشخص و چشم‌گیری در هر دو سوره جلوه دارد. بنابراین موضوع «ربوبیت» و مسئله تدبیر و اداره حکیمانه جهان هستی در تمامی مراحل حرکت کمال‌پذیر خود محور اصلی می‌باشد:

مطففین: (۶) یوم یقوم الناس لرب العالمین (۱۵) کلاً انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون

انشقاق: (۵ و ۲) و اذنت لربها و حقت (۱۵) بلی ان ربه کان به بصیراً

لازم به تذکر است که در سوره مطففین بجز نام «رب» نام دیگری بکار نرفته و در سوره انشقاق منحصرأ یکبار نام جلاله «الله» و یکبار نیز نام «بصیر» بکار رفته است.

حرکت، تغییر و تحوّل

محور اساسی سوره که در تمامی بخش‌های آن، علیرغم تغییر ظاهری مضامین، جلوه می‌کند «حرکت» ذاتی و جوهری تمامی پدیده‌های عالم وجود است که موجب تغییر، تحول، تطور و تکامل دائمی مخلوقات می‌گردد. جهان برخلاف تصور سطحی و دید ظاهری ما نهادی آرام و ایستا نیست، از ذره تا کهکشانش در حال حرکت و شناوری (سباحه) و هدفداری است که مبدأ و مقصد و مسیری را اثبات می‌نماید. انسان نیز به عنوان جزئی از عالم وجود و خلقی از مخلوقات خدا مشمول قانون حرکت و تغییر و تحول است که همچون مسافری در راهی بی‌پایان بسوی مقصدی بینهایت روان می‌باشد. وقتی حقیقت حرکت و تغییر و تحول ناشی از آنرا پذیرفتیم ناگزیر سه اصل ملازم و منتج از آنرا نیز باید بپذیریم: ۱- وجود نیروی محرک در نقطه آغاز و در ادامه مسیر (توحید، ربوبیت و تدبیر)، ۲- هدایت و سوق دادن هر پدیده بسوی هدف (هدایت و کتاب و نبوت)، ۳- مقصد حرکت (آخرت).

از سه اصل عمومی فوق‌نایج مهم دیگری نیز گرفته می‌شود که مطالب این سوره

عمدتاً در جهت تبیین آنها می باشد.

۱- انسان (یا اشیاء و پدیده های مخلوق دیگر) مجموعه ای از قوا و استعدادهای گوناگون است^۱ که در جریان «حرکت» و «ابتلا» به «فعلیت» می رسد و به اصطلاح ساخته می شود. این همان «صیوروت الی الله» (خداگونه شدن) است که در آیات زیادی به آن اشاره شده است^۲ و این سوره با تأکید «یا ایها انسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه» و سوره قبل (مطففین) با استفهام توبیخی «الایظن لاولئک انهم مبعوثون لیوم عظیم» بر چنین حرکت و تلاش سخت پی گیر و برانگیختگی مستمر و دائمی (نه تنها آینده) اشاره می کند.

۳- وقتی نیروهای «بالقوه» هر پدیده ای در مرحله و دوره معینی از حیات آن به «فعلیت» رسید و استعداد و ظرفیت وجودی آن مملو گردید، آنچه از آفرینش^۳ او اراده شده «تحقق» می یابد و از بدنه و محیطی که به آن بستگی داشته و از آن ارتزاق می کرده «انشقاق» پیدا می کند و منفصل و منفک می شود (اذا السماء انشقت و اذنت لربها و حقت).

همچنانکه میوه پس از رسیدن (به فعلیت رسیدن قوای درون هسته و تخم) و مملو شدن ظرفیت آن از مواد غذایی و آب و شیرینی و... «تحقق» می یابد (هدف درخت برآورده می گردد) و از شاخه جدا می شود (انشقاق) و در اختیار مصرف کننده برتر قرار می گیرد یا نسل را تداوم می بخشد. و به همین ترتیب جداشدن طفل از رحم مادر پس از ۹ ماه و جداشدنهای مشابهی که میلیونها نمونه آن در گیاهان و حیوانات و انسانها مشاهده می گردد... و چنین است جداشدن انسان از رحم دنیا در «یوم الفصل».

۲- هر پدیده ای وقتی به فعلیت رسید و ظرفیت وجودی اش پرشد، در این مرحله تکوینی، به زبان حال اعلام و ابراز آمادگی برای جداشدن از نظام قبلی (انشقاق) و پیوستن به نظام جدید می نماید. در واقع هر استعدادی که از هر مستعدی بروز کند قول و سخنی است که آمادگی او را برای قدم گذاشتن به مرحله بالاتر اعلام می دارد. چنین حالتی را، که همواره رابطه ای دوطرفه دارد، در این سوره (و بطور کلی در قرآن) «اذن» می نامند. معنای اذن بقول مرحوم طالقانی (ره) «از مقام بالا و متصرف، اجازه یا رفع مانع برای کاری است که مأذون آماده آنست، و در مرتبه پائین و مورد تصرف ابراز آمادگی است». «اذن» مخلوقات الزاماً با زبان «قال» نیست، همچنانکه رنگ و بو و ظاهر میوه رسیدن آنرا اعلام می نماید، آسمانها و

۱. الانسان آیه (۲) انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه...

۲. جمعاً ۲۹ بار کلمه مصیر (و مصیراً، مصیرکم، تصیر) در قرآن بکار رفته است که ۱۳ مورد آن جهنمی و گرفتار آتش «شدن» است که با کلمات: ساءت مصیراً، و بشس المصیر توصیف شده، بقیه آن که با کلمات: الی الله، الینا، الیک، الی، الیه (المصیر) آمده حرکت بسوی خدا را نشان می دهد.

زمین نیز هنگام رسیدن به مرحله نهائی خود با زبان حال و تکوینی خود ابراز آمادگی برای تغییر و تصرف می نمایند:.... و اذنت لربها و حَقَّت

۴- موجودات عالم در حرکت بسوی هدفی که از آفرینش آن‌ها موردنظر بوده ارتباطی با محیط خارج برقرار می نمایند و در این مبادله خود را تغییر می دهند و متحول می سازند، همچنانکه درخت در ارتباط با آب و خاک و نور و هوا صاحب «مکتسباتی» می شود که در نهادش ضبط و ثبت می گردد و از طریق لایه های پوسته، رنگ برگها، طراوت یا خشکی شاخه ها و کیفیت میوه ها «کتاب» عمل خود را در ارتباط با محیط خارج ظاهر می سازد، انسان نیز در ارتباط با خدا و خلق و خود، طی فرایند اراده و عمل، آنچه «کسب» می کند، حروف، کلمات، خطوط و صفحات «کتاب» وجود خود را رقم می زند و نامه اعمالش را برای روز براگیخته شدن نهائی می نویسد. این همان کتابی است که در این سوره و سوره های دیگر نیز به آن اشاره شده است. اگر به معنای اصلی کتاب که ثبت و ضبط و حفظ از زوال است توجه داشته باشیم، بی جهت ذهنمان در تصویر خطوط نوشته شده در کتابی کاغذی با جلدی مقواتی خلاصه نمی شود. این کتابی است که در سجین یا علیین قرار دارد و به دست راست یا از پشت سر داده می شود: فاما من اوتی کتابه بیمینه... و اما من اوتی کتابه وراء ظهره...

کتاب عمل هر کسی در واقع چیزی است که در ظرف وجود خود کسب کرده و دستاوردی است که براساس آن مورد قضاوت قرار می گیرد. این مبادلات که تماماً مشهود علم الهی است (والله اعلم بما یوعون^۱) بتدریج شخصیت انسان را می سازد و «صیورت» او را تحقق می بخشد.

۵- محصل مدرسه، به نسبت تلاشی که برای فهم درس معلم می کند و از او فرا می گیرد، همانند او می شود و به او نزدیک می گردد تا جائی که کلیه معلومات معلم را در ظرف (وعایه) وجود خود جذب می کند و به سراغ کلاس و معلم دیگری می رود تا از نو آموزشی دیگر بگیرد. در حقیقت با هر سخنی که از معلم یاد می گیرد به «ملاقات» علمی او نائل شده و اندیشه خود را با اندیشه او «تلاقی» می دهد. ملاقات مستمر انسان با رب مضاف (زمینه های ربوبی نهاد خویش) چنین است، در تلاش سخت و مستمر انسان بسوی پروردگار خویش هر قدمی ملاقاتی است (یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً

۱. فعل «یوعون» از ریشه وعی، حفظ و جمع آوری و ذخیره مستمر را می رساند. به ظرف از آن جهت «وعاء» می گویند که در آن اشیاء جمع آوری و ذخیره می گردد. همچنین به سینه انسان که مخزن جمع آوری علم و حکمت است و به گوش شنوا که نگهدار و حفظ کننده حقایق است (اذن و اعیه).

فملاقیه)، که تلقی و القاء حاصله از آن تناسب با فاصله ملاقات کننده دارد، در آیه فوق جمله های اسمیه: کادح و فملاقیه، که محدود به زمان نیستند حالت دائمی چنین تلاش و ملاقاتی را نشان می دهد^۱، گذشته از آن، ملاقات کننده با «الله» ملاقات نمی کند، بلکه «رب خود» (ربیک) را ملاقات می کند و این تفاوت ظریفی دارد که بر آگاهان به معانی اسماء الهی پوشیده نیست^۲ (همچنانکه محصل در آموزش از معلم به ملاقات شخص و ذات او نائل نمی شود، بلکه با القائات «مربی»، آثار «تربیتی» را تلقی می نماید و به ملاقات تراوشات تربیتی او نائل می گردد).

چنین برداشتی از مسئله «ملاقات» دقیقاً در راستای معنای «ربوبیت» قرار دارد و در جهان بینی توحیدی مرز میان توحید و شرک را تبیین می نماید، مشرکین نقش خدا را تنها در لحظه خلقت انسان تصور می کردند و ملاقات های بعدی و آخرت را انکار می کردند، در حالیکه یک موحد، خدا را همواره حاضر و ناظر و شاهد می بیند و خود را در هر لحظه ای مسافر ملاقات او می یابد.

*

تمثیل و تشبیه

پس بطور خلاصه، قبل از آنکه به محتوای سوره بپردازیم و جلوه های چنین نظام متحرک و متحول و متغیری را مشاهده کنیم، در قالب مثالی که از معلم و محصل و مدرسه زده شد جمع بندی و عصاره گیری می نمایم:

* هر محصلی در پایان هر سال تحصیلی یا سرآمد اجل دبستان، دبیرستان، دانشگاه... از آن جدا می شود (انشقاق) و به کلاس و مدرسه ای بالاتر ترفیع درجه پیدا می کند. (اذا السماء انشقت...)

* وقتی دوره ای به اتمام رسید و درس معلم تمام شد با زبان حال (یا قال) اعلام آمادگی برای امتحان و رفتن به کلاس بالاتر می کند و «اذن» تصرف (بکارگیری معلومات) می دهد (... و اذنت لربها..)

* در پایان هر دوره تحصیلی، استعدادهای بالقوه خویش را به فعلیت نسبی رسانده و برطبق برنامه و نظام پیش بینی شده، با دریافت کارنامه «تحقق» می یابد. (... و حُقَّت)

۱. بخصوص حرف «ف» در فملاقیه (بجای ثم ملاقیه) نتیجه و فرع بودن فوری ملاقات را نسبت به تلاش نشان می دهد.

۲. نام نیکوی «رب» همواره در قرآن با ضمائر (ربیک، ربه، ربنا، ربی...) یا مضاف الیه (رب العالمین، رب السموات و الارض...) آمده است و بصورت «رب» مستقلاً بکار نرفته است در حالیکه «الله» (نه اله) درست برعکس است.

* در امتحان آخر سال هر محصل باید معلوماتی را که در ظرف سینه خویش انباشته (والله اعلم بما یوعون)، عرضه و «القاء» (بیرون افکندن) نماید و ذهن خویش را «تخلیه» کند تا بر اساس آنچه عرضه نموده نمره کسب نماید (و الوقت ما فیها و تخلت) یا اینکه نیروهای خویش را در پایان هر دوره برای کسب علم مصرف کرده و همه را به فعلیت رسانده باشد.

* پس از طی هر کلاس و دوره‌ای، محصل علاقمند جذب مرحله‌ای بالاتر می‌گردد و بسوی آن «کشیده» می‌شود (مُدّ الیه). به همین نحو زمین در پایان مرحله عمر دنیائی اش، از وضعیت ثابت فعلی خود خارج شده و بسوی مدار و جاذبه‌ای که پس از نابودی خورشید بوجود می‌آید کشیده می‌شود (و اذا الارض مدّت و...)

* هر محصل برای طی مدار علمی باید تلاشی مستمر و پی‌گیر و سخت‌برخود تحمیل نماید (یا ایها الانسان انک کادح...)

* این تلاش بسوی «تربیت» علمی و اخلاقی و فراگیری از «مربی» است (... انک کادح الی ربک...)

* به نسبت هر تلاشی به مرحله و درجه‌ای از آنچه مربی «القاء» کرده نائل می‌شود (...الی ربک فملاقیه)

* معلوماتی که فرا می‌گیرد، گرچه در ظاهر و سیمایش نمایان نمی‌گردد، اما در نهادش همچون نوشته بر کاغذ حک می‌شود و ثبت و ضبط می‌گردد و «کتاب» مصون از زوال او را تشکیل می‌دهد.

* با هر درس و مشقی که می‌آموزد و کلاسی که بالا می‌رود صفحات کتاب علمی اش متراکم‌تر می‌گردد و درجه به درجه و طبقه به طبقه بالاتر می‌رود. این طبقات هر یک از طبقه قبل ناشی شده و بر آن استوار است (لترکبن طبقاً عن طبق) * سرنوشت نیک و بد هر محصل وابسته به مکتسباتی است که نامه عمل و «کتاب» او را تشکیل می‌دهد:

فأما من اوتی کتابه بيمينه... و اما من اوتی کتابه وراء ظهره...

* ورقه روشن و گویای محصل زرنگ دقت کمتری را از ممتحن و مصحح می‌گیرد و به آسانی از آن می‌گذرد و گیرنده چنین کارنامه‌ای با خوشحالی و سرور بسوی هم‌ردیفان خود بر می‌گردد (...فسوف یحاسب حساباً یسیراً و ینقلب الی اهلہ مسروراً)

* محصلی که روزهای خوش بی‌خیالی را ابدی تصور می‌کرد و بر این تغییر و تحول باور نداشت (انه ظن ان لن یحور) حسابی از پشت سر و گذشته باید پس دهد و در قهقرا و

واژگونی در حالیکه آرزوی مرگ می کند گرفتار آتش اعمالش می شود:
 (... فسوف يدعوا ثبوراً، و یصلی سعیراً، انه کان فی اهله مسروراً، انه ظن ان لن یحور،
 بلی ان ربه کان به بصیراً)

جلوه‌های حرکت و تغییر و تحوّل

چنانکه گفته شد محور این سوره بر نمایش مراحل مختلف حرکت پدیده‌ها و چگونگی تغییر و تبدّل و تطور مقطعی آنها قرار دارد. کلاً سه موضوع متفاوت را به عنوان سه پرده و صحنه برمی‌گزیند که در هر کدام مرحله‌ای خاص از سیر حرکت تحولی را به نمایش می‌گذارد.

پرده اول

تحوّل در آسمان در این پرده صحنه پایانی عمر زمین و آسمان را ارائه می‌دهد که با انشقاق از نظام فعلی (کهکشان یا شاخه کهکشانی و یا منظومه شمسی) ابراز آمادگی برای تغییری بنیادی و پیوستن به نظامی و جاذبه‌ای جدید می‌کند. در این مورد مرحوم طالقانی (ره) در تفسیر پرتوی از قرآن توضیحات عالمانه و دقیقی داده‌اند که ما را از هر شرح اضافی بی‌نیاز می‌کند. بنابراین عیناً خلاصه‌ای از نظریات ایشان را نقل می‌کنیم:

«اکنون از کلمه آسمان جز فضاء و کهکشانهای در میان فضاء، و ستاره‌هائیکه قسمت بیشتر کهکشانها را تشکیل می‌دهند چیز دیگر تصور نمی‌شود. مقصود از این آسمان (سما) که آیات قرآن، انفطار و انشقاق آنها اعلام نموده است، نمی‌توان فضاء باشد زیرا فضاء آنچنان جسمی نیست که از هم گسیخته و جدا شود، کهکشانهای دیگر هم ارتباط مستقیم با ما ندارند...»

فرض دیگر این است که مقصود از «السما» در این آیاتی که از انفطار و انشقاق آن و از هم گسیختن ستاره‌های آن و دگرگون شدن زمین به تبع آن خبر می‌دهد، قطعه یا خوشه‌ای از کهکشان باشد که پیوسته به آن است و خود متضمن ستارگان درخشان و منظومه شمسی ما می‌باشد. در این فرض آن اشکالاتی که در فرض تطبیقی آسمان (سما) این آیات با فضاء کهکشان، یا منظومه شمسی است، پیش نمی‌آید. و مخالف با ظاهر این آیات نیست. و این نظر را از جهاتی آخرین تحقیقات و کشفیات کیهان‌شناسی تأیید می‌نماید...»

از مجموع این نظریات و مشاهدات علمی و تأیید این دو روایت می‌توان فهمید که آسمان ما، منظومه شمسی ما و کواکب دیگری است که مانند آونگ انگور بهم پیوسته است و یکی از شاخه‌های پیچیده کهکشان ما می‌باشد چنانکه کهکشان ما

یکی از میلیونها کهکشان مارپیچ و شاخه‌ای است که به مرحله‌ای از تکامل رسیده‌اند. این مجموعه اختری که با سیارات و خورشید ما و دیگر کواکب آن زمین را فرا گرفته و آسمان ما را بپا ساخته است، زمانی به آخرین مرحله تکامل و عمر خود می‌رسد و از پیکر بزرگ کهکشان جدا می‌شود: «اذا السماء انشقت».

در سراسر زنجیرهای اصلی و فرعی پدیده‌ها و به صورتهای گوناگون، اشتقاق (برآمدن) و انشقاق (جداشدن) و پیوستن مشهود است: هرگونه ترکیب عنصری آنگاه که بصورت کاملی درآمد از عناصر اصلی خود جدا می‌شود و بصورت مستقل و در دسترس پرورش دیگر درمی‌آید. بذر گیاه‌ها و میوه درختها و نطفه و جنین حیوانات در هر مرحله‌ای تا بصورت کامل و قابل بقاء درنیامده است از موطن و شاخه اصلی خود بطور طبیعی جدا نمی‌شوند، هر یک از اینها همین که بصورت کامل رسید از پوست‌ها و پرده‌های خود بیرون می‌آید و از شاخه داخلی خود جدا می‌شود و تحقق می‌یابد. این همان گاه است که رسیدن به کمال و قابلیت بقاء خود را اعلام می‌دارد. این نظام برآمدن و رسیدن و آمادگی و جدائی که از لوازم حرکت و تحول می‌باشد در محسوسات و مشهودات ما و در همه پدیده‌های مادی با اشکال مختلف چون قوانین ثابت نمایان است، از این جهت در آنچه بیرون از دید ما می‌باشد نیز باید این قانون جاری باشد: درواقع این کهکشانهای عظیم مانند شاخه‌هایی از درخت تنومند خلقت است که ریشه‌های آن در اعماق عناصر طبیعت جای دارد و تنه و شاخه‌های آن در اطراف فضا برآمده است و محصول و میوه آنها ستاره‌ها و منظومه‌ها و آنچه دربردارند و می‌پرورانند، می‌باشد؛ و چون دوره پرورش هر یک یا هر مجموعه‌ای از آنها کامل گشت و آماده شد، و تحقق یافت از شاخه اصلی جدا می‌شود: «و اذنت لربها و حقت»، بنابراین این نظام و قانون طبیعی، گسیختن (انفطار) آسمان‌ها و منظومه‌ها و جداشدن (انشقاق) هر یک از پیکرهای اصلی عالم خود نتیجه تکامل صورتهای مادی و رسیدن به غایات است. به این ترتیب که قوه که اصل جهان است تبدیل به ماده می‌شود و از ترکیبات مادی صورتهای پدید می‌آید و در مسیر تکامل پیش می‌رود و چون به غایات خود رسیدند صورتهای تحقق یافته که از دید و اندیشه و علم ما بیرون است، مانند میوه و جنین از اصل خود جدا می‌گردند و از قشرها بیرون می‌آیند و به قدرت ربوبی برتری پیوسته می‌شوند....

از این دید نهائی و نظر عالی قرآنی، انفطار و انشقاق آسمان مانند همه موجودات مادی، نتیجه تکامل و در مسیر آن است، و تحولات عنصری و داخلی هر موجودی از

آثار تحولات ذاتی آن می باشد.»

پرده دوم (حرکت تکاملی انسان) - پرده گذشته عمدتاً نظر به زمان جداشدن (انشقاق) و تحقق پدیده های آسمانی و زمین داشت و مرحله پایانی یک دوره را به نمایش می گذاشت، اما این پرده که اختصاص به انسان دارد و با آیه «یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه» آغاز می گردد، ناظر به متن «حرکت» و تلاش سازنده و مستمر آدمی در مسیر ملاقات ربوبی بوده و مفصل ترین بخش سوره (آیات ۶ تا ۱۵) را تشکیل می دهد.

پرده قبل جداشدن از دنیا و رجعت بسوی خدا را به انسان می آموزد و این بخش نقش عمل و پیوستگی سرنوشت ابدی را به «کتاب» مکتسبات. بنابراین بیش از مقصد، تأکید روی مسیر و چگونگی پیمودن آن و رابطه راه با مقصد دارد. حرکت بسوی راست (یمین = خیر و خجستگی و برکت و تعالی) نامه عملی از ناحیه راست دارد (فاما من اوتی کتابه بیمینه)، و حرکت قهقرائی و ارتجاعی (ظهر = پشت) نامه عملی واژگون و شرم آور (و اما من اوتی کتابه وراء ظهره)

به این ترتیب هرگونه تغییر و تحولی در این پرده که به انسان اختصاص یافته، به خواست و اراده او (البته در چارچوب مشیت الهی) بستگی پیدا کرده، دگرگونی و تکامل و تعیین سرنوشت به «کتاب» او سپرده شده است. در این پرده مفاهیم: کتاب و حساب در ارتباط با سرور نهائی یا غم مرگ آور پایانی جنبه زیربنائی پیدا کرده است.

دو آیه انتهائی این پرده متضمن معانی و اشارات ظریفی است که منظور اصلی کارگردان نمایش را بیان می کند. ابتدا به کلمه «بحور» در آیه (انه ظن ان لن یحور) می پردازیم که گویا جوهر و عصاره سوره را در نمایش «حرکت و دگرگونی» بروز می دهد. معنای «حور» تغییر حالت و تبدیل موقعیتی است که بطرف کمال و بهتر شدن میل می کند، به شستن لباس و پاک کردن آن از آلودگی که تغییر حالتی مثبت است «حارالثوب» می گویند، دگردیسی و تغییر حالت برخی حشرات را از مرحله شفیره (کرم) به مرحله پروانه «حوراء» می نامند^۱ که بهترین نمایش تحول و تغییر تکاملی است و گونه های دیگر آنرا در صدف ها و امثالهم که با ترک پوسته و صدف به مرحله دیگری می رسند مشاهده می کنیم. همچنین «حوری» به سپیدرو، و حواری (یا حواریون) به پیروان حضرت مسیح که همچون پاک جامگان قلب و روح خود را از آلودگی ها شسته و صیقل دادند و منقلب و «متحول»

۱. المنجد: حوراء = تُطْلَقُ فِي عِلْمِ الْحَشْرَاتِ عَلَى دَوْرِ انْتِقَالِ بَيْنِ الْبِرْقَانَةِ وَالْحَشْرَةِ الْكَامِلَةِ...

شدند گفته می‌شود^۱، به میله وسط نیز از آن جهت که چرخ پیرامون آن می‌گردد و عامل اصلی تغییر وضعیت و موقعیت آن در هر لحظه می‌باشد «محور» گویند. جدا شدن از نظام دنیائی (یوم الفصل) و پیوستن به نظامی دیگر (آخرت) که سراسر توأم با حرکت و تغییر و تحول است مورد انکار کافران می‌باشد (انه ظن ان لن یحور)، درحالی‌که عالم هستی یکسره جلوه‌گاه این قانون است.

و اما آخرین آیه این بخش (بلی ان ربه کان به بصیراً) با تأکید روی نام نیکوی «بصیر» حقیقت مهمی را ارائه می‌دهد، منظور از ذکر این نام تنها تأکید بر علم و آگاهی خدا برای رسیدن به حساب بندگان در روز قیامت نیست، بلکه «فاعلیت» او را که با بینائی به ظاهر و باطن بندگان توأم است، تأکید می‌نماید. توضیح اینکه «بصیر» بودن بندگان الزاماً با عملی از آنها توأم نمی‌باشد. ممکن است انسان بینای وضعیت نیازمندی باشد ولی کمکی به او نکند درحالی‌که بصیر بودن خدا پیوسته با رحمت و ربوبیت او می‌باشد و به گفته مرحوم طالقانی: «صفت بصیر... سامان دهنده و با دقت تنظیم کننده امور است، با فراهم نمودن اسباب و استعدادها زمینه پرورش و تصرف رب را فراهم می‌سازد: پس چون این دو صفت اضافی خداوند، «ره کان به بصیراً» پیوسته در کار خلق و تدبیر است و تعطیل نمی‌شود: «کل یوم هو فی شأن» انسان را که در جهت استعداد، مظهر کامل این صفات است، هیچگاه به یک وضع و حال باقی نمی‌گذارد و پیوسته او را از صورتی به صورت دیگر برمی‌گرداند و بارز می‌نماید، گرچه این انسان خود شعور به این برگشت «حور» نداشته باشد.

صفت «بصیر» در قرآن عمدتاً نسبت به اعمال انسان بکار رفته^۲ (انه بما تعملون بصیر) و ۱۱ بار با نام «سمیع» و ۵ بار با نام «خبیر» ترکیب شده است. در کلیه این موارد «فاعلیت» ربوبی را که متکی بر چنین اسمائی می‌باشد مورد تصریح قرار می‌دهد^۳.

پرده سوم (حرکت تدریجی تاریکی) - این پرده نیز همچون پرده نخست به طبیعت خارج از وجود انسان تعلق دارد، با این تفاوت که به زمان حال (نه آینده قیامت) تعلق داشته تغییرات و تحولات آن (تاریک شدن غروب، تاریک شدن شب و رخ نمودن ماه) مشهود و محسوس می‌باشد. شاید به همین دلیل هم مطالب این بخش با سوگند مؤکد

۱. در قرآن لفظ حواریون فقط به پیروان حضرت مسیح (ع) اطلاق شده، اما در روایات با تعمیم بیشتری به یاران پیامبر اسلام و ائمه اطهار نیز نسبت داده شده است.

۲. جمعاً ۱۹ بار (تزدیک به نیمی از کل موارد).

۳. در مثال محیط درس و مدرسه نیز این مطلب صدق می‌کند، معلمی که بی تفاوت و خشنی و بی اثر نیست و به وضعیت تحصیلی و تربیت شاگردان علاقمند است و احساس و وظیفه و مسئولیت می‌کند، با هر نگاهی به موقعیت آنان و با هر استماعی به درس پس داد نشان راهنمایی و امدادی می‌کند

آغاز شده است (فلا اقسام بالخنس...)

شفق به واپسین لحظات روز که اشعه خورشید برچیده می شود و به دلیل کم شدن زاویه آن با جو زمین طیف نوری به سمت رنگ قرمز میل می کند گفته می شود، غروب آفتاب در واقع بیانگر تغییر نظام روز و مفصل آغاز شب است که یادآور نزدیک شدن اجل هر پدیده و روزهای آخر عمر انسان است. پس از غروب، پرده تاریکی بتدریج بر زمین مسلط می شود تا سرانجام همه اشیاء را در ظلمات کامل خود می پوشاند (واللیل و ما وسق). همزمان با گسترش تاریکی که حرکتی در جهت دور شدن خورشید است، ماه رخ می نماید و بتدریج و با حرکت در منازلی مقدّر (والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القديم) روشنی انعکاس خود را به زمین می تاباند و در طول ماه از شکل نازک هلالی تا قرص کامل تغییر و تحول پیدا می کند.

همه اطوار و حالات شب، از غروب آغاز آن تا تاریکی نیمه شب و منازل و موقعیت های ماه دلالت بر «حرکت» و ماهیت متغیر و تحول پذیر پدیده های آسمان می کند که سراسر درس و عبرتی برای صاحبان بصیرت می باشد.^۱

و اما نتیجه ای که از سوگند به غروب و شب و ماه گرفته می شود، برآمدن انسان از طبقه ای به طبقه دیگر می باشد (لترکبن طبقاً عن طبق). همانطور که رسوبات ته نشست شده، لایه ها و طبقات متشکله کف دریاها را تشکیل می دهد، تلاشهای انسان در زندگی دنیا آثار و عوارضی بجای می گذارد که همچون رسوب، عصاره و جوهرش باقی می ماند و شخص با اتکاء بر آنها و سوار بر آنها (لترکبن) به مرحله بالاتر دسترسی پیدا می کند (مثل محصل که با تکیه بر معلومات مکتسبه گوئی بر آنها سوار شده باشد، موفق به نیل به معلومات بالاتر می گردد).

سجده به هنگام قرائت قرآن

اواخر سوره، پس از سوگند مؤکد به شفق و شب فراگیر و ماه تمام، با استفهامی توییحی کافران را با خطابی غائبانه و به دیگران، مذمت می نماید که پس چرا (با مشاهده حرکت و

۱. باز هم به نظریات مرحوم طالقانی در این مورد اشاره می کنیم: «این برآمد فواصل شفق و شب از روز و بتدریج روی آوردن تاریکی و گردآوردن جنبندگان. قرار گرفتن آنها را زیر پرده سیاه خود و این افزایش پیوسته و منظم نور ماه تارسیدن به کمال آراستگی، که منشأ تبدیل و تطابق پی درپی روشنی و تاریکی و حرکت و سکون و جمع و تفریق می گردد، چون شواهد آشکار و مشهود و دائمی است بر نظام متطابق و متغیری که بر ظاهر و باطن و سراسر جهان حاکم و جاریست. و چون انسان از این نظام بیرون نیست و جزء کوچک حساس و اثرپذیر و محکوم آنست پس به یقین بصورت و وضعی درمی آید که از وضع سابق بر خاسته و مطابق آن می باشد.»

تغییر و تحول در سراسر پدیده‌های عالم هستی) ایمان نمی‌آورند و آنگاه که قرآن خوانده می‌شود سجده نمی‌کنند (فمالهم لایؤمنون، و اذا قرئ علیهم القرآن لایسجدون)

تا اینجای سوره نه بحثی از قرآن بود و نه سجده، از آن به بعد نیز دنباله این مطلب گرفته نمی‌شود، از آن گذشته، سجده هنگام قرائت قرآن به استثنای موارد معدودی که مشخص شده نه واجب است و نه مستحب شمرده شده، پس باید منظور از سجده در آیه فوق، همان معنای جامع و عمومی آن باشد نه الزاماً شکل ظاهری و سر بر خاک نهادن (که اصلاً انتظار چنین عملی از کافرانی که اهل نماز نبودند نامتناسب است). کما آنکه سجده عمومی و تکوینی موجودات مادی و غیرمادی عالم فراتر از تصور محدودی است که سجده را در شکل معینی قالب‌گیری می‌نماید. در قرآن تأکید می‌شود «تمامی موجودات عالم در آسمانها و زمین و خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درخت و جنبندگان و بسیاری از مردم و... برای خدا سجده می‌کنند» (الم تر ان الله یسجد له من فی السموات و من فی الارض و الشمس و القمر و النجوم و الجبال و الشجر و الدواب و کثیر من الناس و...)

تصور اینکه پدیده‌های فوق چگونه خدا را سجده می‌کنند، ذهنیت‌های بسته و قالب گرفته شده را می‌شکند و آنها آماده دریافت معنای عمیق و گسترده این کلمه می‌نماید. برآستی سجده دوازده ستاره و خورشید و ماه که حضرت یوسف آنها در عالم خواب دید چگونه بود؟ و سجده ملائک به آدم که حدود ۲۰ بار در قرآن تکرار شده چه شکل و حالتی داشته یا دارد؟

اگر در نظر بگیریم که همه موجودات عالم رام و تسلیم و در خدمت برنامه و هدفی هستند که از آفرینش آنها مورد نظر بوده، سجده آنها را همین پیروی بی چون و چرا از مشیت حکیمانه الهی و «حرکت» در راستای این خدمت می‌یابیم.

سجده انسان نیز پیروی آگاهانه و عاشقانه از این مشیت و سر نهادن به خاک تسلیم و ذلت در برابر اراده قاهر الهی است. آنچه در این عمل اهمیت دارد میزان شعور و درک و فهم ساجد از عملی که می‌کند و انطباق دل و جان با اعضاء و جوارحی است که شکل فیزیکی سجده را بجا می‌آورند.

و از آنجائی که تنها «قرآن» بازگوکننده کامل و تحریف نشده حقایق غیب است، در برابر انداز و اشعاری که از تحولات حیرت‌آور مراحل پایانی عمر زمین و آسمان می‌دهد و تبیینی که از حاکمیت حرکت و تغییر و تحول در پدیده‌های عالم می‌کند، اگر قلب خاشعی چشم بصیرت بگشاید، یاد بازگشت بسوی خدا او را به زمین سجده خواهد افکند و خاضعانه طلب مغفرت و رحمت خواهد نمود. (سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولاً)